[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... دارم [illegible]

سحر از در سر مستم [illegible] طفلی که از شکفتن [illegible]

[illegible] کفت [illegible]

[illegible]

نکاه کرد [illegible] کنم مصالحه [illegible] صالحان [illegible]

[illegible] بشرط آنکه [illegible]

اکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عجبت آنکه تو را درد و حدیث تو شنید
که همه عمر ز مشتاق لقای تو بود

خوش [illegible] ناله دل سوخته کان از سر درد
خاصه دردی که با امید دوای تو بود

ملک دنیا همه با همت [illegible]
یادش [illegible] که گدای تو بود

[illegible]

از قضا مجنون ز تب [illegible]
فصد فرمود طبیب [illegible]

آمد آن فصاد [illegible] نشست
گفت مجنون [illegible]

گفت [illegible] گفت از لیلی [illegible]

[illegible]

گفت [illegible] مجنون [illegible]

[illegible]

[illegible] دارم

[illegible] ای یار [illegible] سرم فدای [illegible] تو

[illegible] فدای جان تو [illegible]

[illegible] دارم

[illegible]

در میان خوب رویان [illegible] مانند تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کنون تا روز تابان با رخ خورشید رخسار می آید
بی جان کمان آتش رخسار می آید

[illegible]

در داغ هجرت ای مه افروز ؛ آمیخت بمغز استخوانم
بار سر من گذار یکبار ؛ عمر بیست که خاک آستانم

[illegible]

گر مهر سپهر را بجو ار در خدمت تو گرد دوانم ؛ نه از کفر نه اندیشه نه از ایمان دارم
پا ی جنه تو بر سر من بنداز که خاک آستانم ؛ بار عشقت کشم ای مغبچه تا جان دارم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جرعه‌ی ما تو که جم و کی ما تواند ... بهر دهی طراز تا کیست جان که دارد
جمله ته فاقه هیچ قد ملکو ... شد دامان باش و باز با قبای در کو

شیخنا بهر عوام سبحه دانه و دام
دانه اش سبحه خام دام تحت الحنکو

[illegible]

من آن نیم که حلال از حرام نشناسم
شراب با تو حلال است آب بی تو حرام

تو آفتاب منیری و دیگران انجم
تو روح پاکی و ابنای روزگار اجسام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

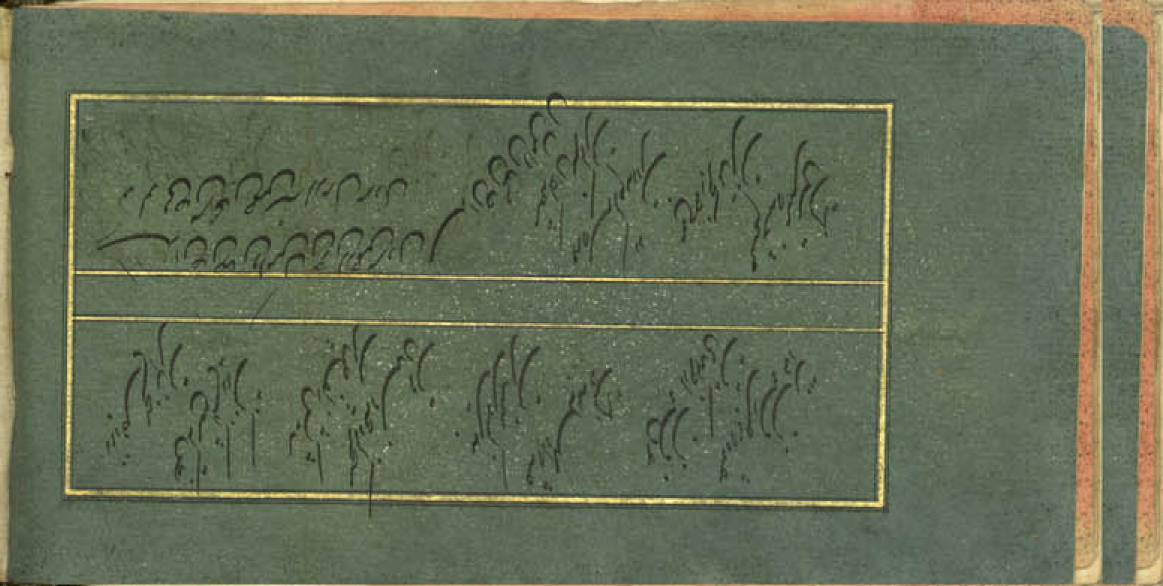
[illegible]

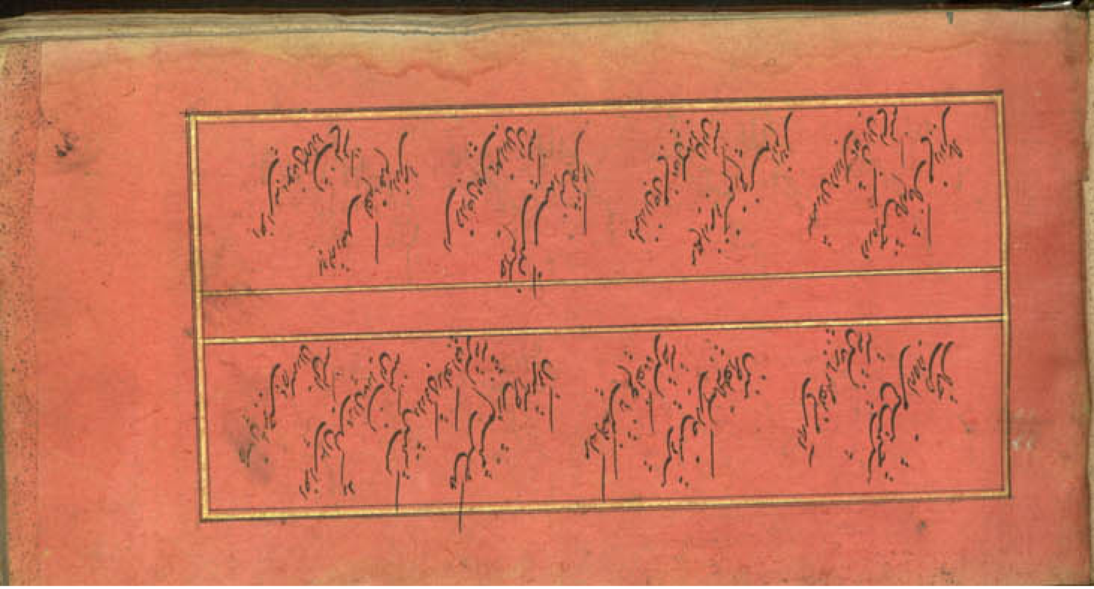
[illegible]

[illegible]

[illegible]









[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرره اقل الطلاب [illegible]
[illegible] در دار السلطنه [illegible]

[illegible]

یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی
یا حی لا اله الا انت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر زیست مرا از تو نه امکان گریز
چاره صبر است که دردی دارم درمانی

[illegible]

سر کوی تو عارفانت [illegible]
عاشقانت چه خلیلند [illegible]

[illegible]

در ره دوست صنع بیچون
چون آب در آبگینه پیداست

[illegible]

آنکه که بر کنار دریاست

[illegible]

تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز
و گرنه عاشق و معشوق رازدارانند

[illegible]

نمی [illegible] عارض غزل [illegible]
که عندلیب تو از هر طرف هزارانند

[illegible]

شکن دلم که [illegible] راز نهان
ز رسم که راز در کف [illegible]

[illegible]

گرد آفاق [illegible] آینه تو را
صورت کس ننماید که [illegible]

[illegible]

شعبده بازی کند هر دم و نیست این روا

دل گشاده دار چون جام شراب

قال رسول ربنا ما انا من ددی

سر گرفته چون خم دنی

[illegible]

دردیست درد عشق که اندر علاج او

هر چند سعی بیش نمایی بتر شود

... بیاد لعلش اگر باده میخوری

مگذار تا که مدعیان را خبر شود

[illegible]

مطلع

کشت از نیک نگهی دیده خونبار مرا

زنده گرداند بسخن لعل شکربار مرا

[illegible]

حیف است ... چمن اکنون در این قفس

با این لسان عندلیب خاموش چو بوم

بعد از این با رخ خوب تو نظر خواهم باخت

که همه خلق بدانند که شاهدبازم

وقت ... [illegible]
[illegible]

یوسف عزیزم کو ابرادران ... جرم
کر بغیر ... دارم ... کنعان

زر دارم در آخرت تا رسم ...
روشن ... راستی همه ...

[illegible]

خاقان مغفور

برو بمصر بگو ای صبا زلیخا را
دهی ... یوسف ما را

جفا و جور تو از حد گذشت ای خاقان
کذار دست ... زلیخا را

[illegible]

لعلت ... دندان ...
زلف بخم چوگان ربود دلم چون

لب در رخ پیدا انوار ...
در فکرت ... صد حکمت ...

پیک کرشمه ... | چنان ربود که ترکان ... یغما را
کسیکه تاب ندارد به بند ش زده | چگونه بوسه زند روی ... را
چو عزم کشور دل ... | چه تاب ... تمام دنیا را
بخواب یوسف مصری اگر ... یکبار | بخون ... زلیخا را
اگر بمجنون لیلی رسد ز زلف | کند ... تو مجنون ... لیلی را
اگر نقاب ز روی ... برداری | هزار بار بسوزی ز رشک عذرا را

خاقان مغفور

فغان که ناله ... سنگ ...
ز سنگ سخت بود ... ترا یارا

رخ چه ماه تو از رشک ... گرفت | روم بسجده ... گرفت
زدست جور ... | کسیکه از کف ساقی ... گرفت
چگونه ... | بیک نگاه ... گرفت
گرفته جا بدلم ... | فغان که پادشهی کشور خراب گرفت
ز چشم مست تو نرگس کرشمه ... | ز لعل ناب تو یاقوت رنگ و آب گرفت
بنفشه از سر زلف تو پیچ و تاب ... | عرق ز روی تو خاصیت گلاب گرفت
خطت دمید ... | ز آنکه عارض ماه تو ... گرفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جفا و سلطنت میرسد دل میبینند   که گر سوار برانند پیاده درمانند   بدست رحمتم از خاک آستان برگیر

[illegible]

آوازه فکنده شد که کار از تو گذشت

هرکه [illegible]

[illegible]

که دوستان وفادار بهتر از خویشند

مصاحبت بیگانگان [illegible]

[illegible]

که هر که هست بر تو [illegible]

که آدمی که [illegible]

[illegible]

از دست نگار [illegible]

[illegible]

هر لحظه در بزم دل از اندیشه خون تحف
تا [illegible] از عشق [illegible] تحف

[illegible]

از قفس [illegible] که [illegible]

[illegible] آید [illegible] کنی [illegible] به [illegible] کنی

[illegible]

[illegible] ساز [illegible]

[illegible]

حق را بروز کار تو پرسا منا بیت

سو سطه کورشن زبان از طرف چشم

[illegible]

گفتم بر بر طبیب منی بیمارم / من از سر شب تا بسحر تب دارم

بنبضم چه گرفت گفت منی فهمیدم / درد تو ز عشق است من بیدارم

گفتم که زنم چینی هم چینی من / هم چینم

یا کنم تا بر قطره بنجم هرگز / یا رنگ گوش تو محتاج بقطره بنم

[illegible]

از پی آن دلبر شیرین شمایل می‌روم
دل پی او رفت من هم از پی دل می‌روم

[illegible]

منزل او در دل است [illegible] منزل [illegible]

[illegible]

گفتم چه فنی [illegible] گفت عشق
گفتم چه بزرگان جهان گفت وفا

گفتا که بهار [illegible]
گفتم [illegible] گفت که [illegible]

چنان از دل برآرم برق آهی
که در عالم [illegible]

[illegible]

بیهوده مرنج از عشق [illegible]
اگر [illegible]

[illegible]

سوخت ای پروانه شمعت [illegible]

[illegible]

نه منکر جام می و معشوقه نباشم
[illegible] مرتبه دیوانه نباشم

سر در قدم پیر خرابات نیازم
[illegible] از دین و بیگانه نباشم

تا نام تو ... [illegible]

هرگز که ... کار ... [illegible]

دور است ... اگر ... در جو کار
[illegible] ...

ور اتفاق نمایند و عزم جزم کنند
سزد که حلقه ... [illegible]

... آن ... [illegible]

از تیغ ... و ... تو ادب
[illegible] ...

[illegible]

ایکه از فیض ... آموزی ... [illegible]
آنکه گوید ... [illegible]

... [illegible]

بالا رخش ... [illegible]

برزبان نام تو دایم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]